

استعاره و گفت‌وگو درباره‌ی خدا

استعاره و گفت‌وگو درباره‌ی خدا .

سی. جی. اینسوله

رضا امینی

دنيس ترنر معتقد است که زبان با به کارگیری استعاره ناتوانی و ناکارآمدی خود را آشکار می‌کند، و بدین‌وسیله غیرممکن بودن اعتماد به هرگونه باوری درباره‌ی خدا را نیز نشان می‌دهد. ترنر ادعا می‌کند که آنچه درباره‌ی خدا گفته می‌شود، تماماً استعاری است و از این رو همگی، در معنای دقیق کلمات کاذب‌اند. اما این که استعاره‌ها در معنای دقیق واژگان‌شان کاذب‌اند (<او رویاه است> در اشاره بر فردی حیل‌گر) چیزی از انگیزه‌ی ما برای کاربرد آنها نمی‌کاهد، اگرچه این موضوع می‌تواند نشان‌دهنده‌ی محدودیت‌های استعاره‌ها باشد. بنابراین ترنر می‌گوید: <در گفتمان استعاری نفی کردن به معنای انکار حقایقی که آن گفتمان توانایی انتقال‌شان را ندارد نیست، بلکه ... نفی کردن تنها به محدودیت آنها اشاره می‌کند ... این نفی کردن‌ها تنها ناتوانی زبان ما را آشکار می‌کنند؛ آنها هیچ معیار خاصی را برای تشخیص ناتوانی استعاره‌های نفی‌شده در نشان‌دادن حقایق، معین نمی‌کنند!

همسو با اهداف بحث حاضر، در این جا برای من همین کافی است که ترنر پای‌بند این ادعا باشد که کاربرد استعاره در حقیقت نشان‌گر ناتوانی زبان به‌هنگام سخن گفتن درباره‌ی خداست. اگر این‌گونه نباشد و کاربرد استعاره تنها نشان‌دهنده‌ی میزانی از ناتوانی و نیز توانایی زبان باشد، دیگر مسئله‌ی خاصی در مورد رویکرد ترنر وجود نخواهد داشت؛ چرا که سرسخت‌ترین رئالیست‌های دارای عقاید ایجابی مثبت هم ممکن است بپذیرند که استعاره‌ها فقط بعضی از جوانب حقیقت را منتقل می‌کنند، نه همه‌ی آنها را. تصور می‌کنم <مشخص‌نکردن معیاری خاصی برای ناتوانی استعاره‌ها از نشان دادن حقایق> بیشتر به ناتوانی کامل زبان اشاره دارد تا توانایی نسبی آن. در این جا <مشخص‌نکردن> موجب تقویت تأثیر سالبه <حتی قادر نبودن به بیان آنچه حقیقی است> می‌شود که با ادعایی که قبلاً در مورد استعاره شده است ناسازگار است.

تصور می‌کنم که در ژرفای کلام ترنر [این نکته نهفته است که] بیان بسیاری از چیزها درباره‌ی خدا امر معنوی گریزناپذیری است، و این استعاره است که وظیفه‌ی نشان‌دادن این موضوع را برعهده دارد.

بنابراین تصور می‌کنم که منظور اصلی ترنر از <ناکارآمدی زبان> این است که زبان ما نمی‌تواند خدا را توصیف کند یا چیز درستی درباره‌ی خدا بگوید، و استعاره‌ها به‌ویژه برای نشان‌دادن این خصلت زبان مناسب‌اند. این موضوع از این جهت صحیح به نظر می‌رسد که ما بدون داشتن عقیده‌ای استوار درباره‌ی آنچه که توصیف می‌کنیم و بدون تلاش برای گفتن چیز درستی درباره‌ی آن، استعاره به کار می‌بریم. به نظر می‌رسد که علاقه‌ی ترنر به استعاره به‌طور کلی تحت تأثیر این تعصب تجربه‌گرایی قدیمی است که تلویحاً می‌گوید استعاره محمل مناسبی برای بیان عقاید جدي درباره‌ی حقیقت نیست. در غیر این صورت، چرا به‌کارگیری استعاره به جای این که جلوه‌ای از توانایی چندجانبه 3 ی زبان باشد به‌طور خاصی مناسب نشان دادن ناکارآمدی آن در توصیف موضوع خود تلقی می‌شود؟

به هر حال این موضع‌گیری خیلی تندرانه است. احتمالاً موضوع مهم این است که آیا توصیف احتمالی از استعاره وجود دارد که به آن اجازه دهد کاری را انجام دهد که مورد نظر ترنر است: به بیان دیگر ناتوانی زبان ما را آنگاه که نمی‌توانیم عقیده‌ی درستی درباره‌ی موضوع داشته باشیم نشان دهد. من می‌توانم این چالش را با عبارت فراگیری نظیر <آیا هیچ توصیف احتمالی از استعاره وجود دارد؟> بیان کنم، زیرا در هیچ نظریه‌ی استعاری درخور احترامی استعاره هرگز نمی‌تواند عهده‌دار وظیفه‌ی نشان دادن ناتوانی زبانی ما باشد به‌ویژه آنگاه که دارای هیچ عقیده‌ی درباره‌ی موضوعی (<موضوع> در مفهوم دستوری آن به معنای <آنچه درباره‌ی آن صحبت می‌شود>) نداریم. برای روشن ساختن این موضوع در دو سطح بحث خواهم کرد. پیش از هر چیز نشان خواهم داد که فرمول‌بندی و درک استعاره همواره مستلزم [داشتن] عقایدی استوار درباره‌ی موضوع توصیف استعاری است، و پس از آن شرایط کفایت هر نظریه‌ی استعاری را

برخو اهم شمرد. در مرحله ي دوم، اين نتيجه گيري را در مورد ترنر به كار خواهم گرفت و نشان خواهم داد كه هيچ توصيفي از استعاره نمي تواند نشانگر ناتواني زبان در رابطه با خدا، بدون توجه و تعهد به عقيدهاي استوار در باره ي خدا، باشد.

شرابط كفايت هر نظريه ي استعاري

هرگاه واژه يا عبارتي در بافتِ پاره گفتماري خاص، در مفهومي لغوي 4 يا تثبیت شده 5 به كار نرفته باشد، ما شاهد يك استعاره هستيم. مراد از مفهوم <لغوي> معنای ممكنی است كه انتظار مي رود يك واژه يا عبارت، بدون آگاهی از بافتِ خاص پاره گفتمار، به يك واحد زبانی ببخشد. يك <مفهوم تثبیت شده> مفهوم آشنایی است كه شما ممكن است به واژه يا عبارتي نسبت دهید، مشروط بر اين كه از بافتِ خاصي كه آن واژه يا عبارت در آن وقوع مي يابد آگاه باشید. بنابراین، مفهوم لغوي واژه ي <تيز> كارا در بریدن است، و يكي از مفاهيم تثبیت شده ي آن <با هوش> خواهد بود كه برگرفته از مفهوم لغوي آن است، چه افراد با هوش نيز مي توانند [بين امور] تمايز ايجاد كنند درست همان طور كه چاقوي هاي تيز مي توانند [بين چيزها] تمايز ايجاد كنند. 6

جملات زير موارد ي از کاربرد استعاري واژه ها را نمايان مي سازند، از اين نظر كه بافت هاي ممكني وجود دارد كه در آنها برخي از واژه ها يا عبارات، آن گونه كه در مفهومي لغوي يا تثبیت شده به كار مي روند، استنباط نمي شوند:

7 sruoloc-lio ni stniap nietsenegttiW.

دنگ ي م راک ن غور گنر اب نياتشنگتيو

gip a si maS.

تسا لئوخ ك ي م اس

allirog a si drahciR.

تسا لپروگ ك ي دراچير

ssehch fo emag a si raW.

تسا جنرطش ي زاب ك ي گنج

xof a si eH.

تسا هابور ك ي وا

yddig mih edam dna mih erofeb dehtirw txet ehT.

درك جيگ ار وا و دروخ با توج پپ وا يور ش پپ ن تم

8 sniev sih ni tperc emalf elbareuqnocnu dna nrobbuts A.

تفرگ نديهج ش ياهگر رد ي ن دشنمار و ش كرس ي شتا

در ارتباط با قواعد ي كه فرمول بندي و درك پاره گفتماري استعاري اي از نوع بالا را براي گويندگان و شنوندگان يك رمان ممكن مي سازند. يك فرضيه ي كارا بايد موارد زير را تبیین كند: 9

الف) اين كه ما چگونه درمي يابيم كه تعبير لغوي [استعاره ي] در بافتِ خاصي [مناسب نيست؛ مثلاً ممكن است ويتگنشتاين واقعاً با رنگ روغن نقاشي كند (مثلاً در مقابل هيوم كه به طور سراسري با آبرنگ كار مي كند)، يا سام نام خوك محبوب يك كشاورز باشد. تبیین استعاره همچنين بايد شامل ريغ تناق ك ي ي صاخ ي اهتفاب رد هك تسا هدش هجوتم هنوگج دنونش هك دوشب زين عوضوم نيا استعاري نامناسب است.

ب) اصول و راهبردهایی که به وسیله آنها معنای ممکن يك استعاره را تشخیص می‌دهیم. 10 مثلاً زمانی که می‌شنوم «سام يك خوك است»، می‌توانم تداعی‌ها و تلویحات (لازم یا محتمل) «خوك» را به ذهن آورم: پرخور، چاق، کثیف، خشن، تکامل‌نیافته، بی‌رحم، شلخته، صورتی‌رنگ با موهای زبر و سیخ، و غیره.

ج) اصول و راهبردهایی برای محدود کردن دامنه‌ی معانی در هر بافت خاص.

بنابراین با توجه به ماهیت سام، از میان تداعی‌هایی که در بالا برای «خوك» برشمرديم دست به انتخاب می‌زنم. اگر سام نام يك فرد سرخ روی اصلاح نکرده باشد «صورتی رنگ با موهای زبر و سیخ» ممکن است تلویحات مناسبی برای او باشد؛ اما اگر سام نام برنامه‌ای رایانه‌ای باشد تلویحاتی چون «پرخور» (تشنه انرژی) یا «تکامل‌نیافته» مناسب‌تر خواهند بود و «صورتی‌رنگ با موهای زبر و سیخ» و «چاق» کنار گذاشته می‌شوند.

هرگاه نظریه‌ای در تبیین یکی از موارد الف تا ج ناموفق باشد، آن نظریه را ناکارآمد می‌نامند. آنچه ما به‌وضوح از موارد الف تا ج درمی‌یابیم این است که رجوع به عقایدی استوار درباره‌ی موضوع استعاره پیش‌شرطی است برای ارائه‌ی تبیینی کارآمد از فرمول‌بندی و درک استعاره‌ها. تا زمانی که عقایدی استوار، حتی با ماهیتی کلی و نامشخص، وجود نداشته باشد دلیلی برای تعبیر غیرلغوی (به بیان دیگر استعاری) يك پاره‌گفتار توسط شنونده وجود نخواهد داشت.

از این رو تا زمانی که ندانیم «سام» يك خوك نیست، تصمیم به تعبیر استعاری «سام يك خوك است» نخواهیم گرفت. همچنین تا زمانی که عقاید درستی درباره‌ی ماهیت سام (این که ماشین است، انسان است، یا يك برنامه‌ی رایانه‌ای) نداشته باشیم، نمی‌دانیم که کداميك از موارد موجود در دامنه‌ی تداعی‌هایی که به وسیله‌ی خوك به ذهن متبادر می‌شوند، به‌طور مناسب به سام منتقل می‌شوند.

در این جا نیازی نیست که ما نظریه‌های موجود استعاره را مورد بررسی قرار دهیم. اگر این بحث در کل مؤثر واقع شود، به‌خاطر شرایط کفایت هر تبیینی از استعاره است تا به‌خاطر ادعاهای جدال‌برانگیز هر نظریه‌ی خاص. معرفی اجمالی نظریه‌ی تعاملی استعاره که بیش از سایر نظریه‌ها به نظرات ترنر نزدیک‌تر است، می‌تواند به‌طرح استدلال‌هایی در مورد عقاید ترنر، و نیز در ارائه‌ی نمونه‌هایی برای این ادعا که درک استعاره مستلزم داشتن عقاید استوار و کارآمد درباره‌ی موضوع توصیف استعاری است، کمک کند.

بررسی نظریات ترنر

نظریه‌ی تعاملی استعاره، همانند آنچه ماکس بلک باور دارد، بر پایه‌ی تصور تعاملی میان دو محتوای معنایی (و معنای محتمل و لازم این محتواها) استوار است. این نکته که ممکن است هیچ‌گونه شباهت لغوی میان موضوعات مورد «مقایسه» وجود نداشته باشد، مشکلی برای رویکرد تعاملی پیش نمی‌آورد؛ چرا که مفهوم استعاره می‌تواند از تعامل تداعی‌هایی درست یا غلط که به محتواهای معنایی مرتبطانند حاصل شود (مانند رابطه‌ی «بی‌احساس» با «قالب یخ»).

نظریه‌پردازان تعامل‌گرایی چون بلک ادعا می‌کنند که هر استعاره دارای دو موضوع متمایز است: 1. موضوع اولیه 11 / مشبّه‌به 12 / مستعارله 13 که واژه‌ای است با مفهوم لغوی آن؛ 2. موضوع ثانویه 14 / مشبّه 15 / مستعارمنه 16 که محتوای معنایی با معنای مرتبط با آن است که به وسیله‌ی آن دیدگاه ما درباره‌ی موضوع اولیه / مشبّه‌به / مستعارله از نو سازمان‌دهی و دگرگون می‌شود. 17 محتوای شناختی متمایز استعاره حاصل تعامل میان این دو موضوع است. بنابراین در پاره‌گفتار «انسان يك گرگ است» تصویری که ما از انسان داریم (موضوع اولیه / مشبّه‌به / مستعارله) با توجه به گرگیت 18 (موضوع ثانویه / مشبّه / مستعارمنه) برجسته شده است. «استعاره‌ی گرگ بعضی از جزئیات را نادیده می‌گیرد و بعضی دیگر را برجسته می‌کند؛ و خلاصه این که دید ما را نسبت به انسان سازمان‌دهی می‌کند». 19 در این جا دو دسته معنای مرتبط در کنار هم آورده شده است که به‌منظور ارائه‌ی يك واحد معنایی گویا و غیر قابل جایگزین با هم در تعامل‌اند، که این مستلزم شناخت هم‌زمان هر دو موضوع است و [به ادعای بلک] «قابل تقلیل به هیچ مقایسه‌ای بین دو موضوع» نیست. 20

سالی مک‌فیگ 21 مطالعاتی در خصوص گفتار استعاری درباره‌ی خدا انجام داده است، که به‌طور کلی برگرفته از دیدگاهی تعاملی درباره‌ی استعاره است. از این رو او استدلال می‌کند که آنچه يك استعاره را مشخص می‌سازد رابطه‌ی «مجاز است/مجاز نیست» است که استعاره نسبت به آن چیزی داراست که به آن نسبت داده شده است. بنابراین گزاره‌ی استعاری «او يك رویاه است»، يك رابطه‌ی «مجاز است» با فاعل («او») دارد از این نظر که ماهیت حیل‌گر «او» را برجسته می‌کند؛ و از سوی دیگر، این گزاره يك رابطه‌ی «مجاز نیست» نیز با فاعل دارد، از این نظر که ما بر آن نیستیم

که دیدگاهمان درباره‌ی انسان را با توجه به داشتن دمی پُریشتم سازمان‌دهی کنیم. یا در مورد گزاره‌ی <جنگ بازی شطرنج است> موضوع این است که جنگ همانند شطرنج مستلزم اندیشه‌ی راهبردی علیه رقیب است، اگرچه به عکس بازی شطرنج دارای صدمات انسانی گسترده و هزینه‌های مالی عظیمی است.

می‌توانیم روند فوق را درباره‌ی خدا به کار بگیریم و با استفاده از عبارت < tender lover > ثابت کنیم که < God is a tender lover >. این باعث می‌شود که تنها برخی از ابعاد ماهیت خدا روشن و سازمان‌دهی شود جزئیاتی درباره‌ی علم خداوند و ماهیت فداکار و عشق بلاعوض او. بنابراین با دقت در جمله‌ی فوق می‌توان پذیرفت که < God is not a tender lover >. اما این نفی‌کردن به معنای نفی آنچه در ابتدا پذیرفته شده است، یعنی مهربان بودن خداوند، نیست و اگر کسی چنین تعبیری از آن داشته باشد ممکن است جایی هم برای رد نفی < God is a not tender lover > نیز وجود داشته باشد، که به هر حال [مثلاً] به معنای تصدیق < sexual being God is a tender > نیست. بدین ترتیب با چنین تیبینی از استعاره توانسته‌ایم برخی از چیزهایی را که با روند سالیه 22 پیشنهادی ترنر انجام می‌گیرد، انجام دهیم: ما می‌توانیم استعاره را تأیید کنیم (is a tender lover God); به نوعی می‌توانیم استعاره را انکار کنیم (God is not a tender lover); و سپس موضوع انکار شده را رد کنیم، و اینجاست که بین تأیید و انکار نوعی تناقض به وجود می‌آید (فردی که تأیید می‌کند < tender lover God is and is not a > در واقع به نحوی اشاره می‌کند که آن استعاره تنها برخی از جنبه‌های واقعیات مربوط به خدا را برجسته می‌کند). 23

اگر چه این رویکرد تا اندازه‌ای باعث فهم روند سالیه‌ی ترنر می‌شود، اما هیچ راهی وجود ندارد که از آن طریق، این رویکرد مؤید این ادعا باشد که استعاره ناتوانی نامعین زبان ما درباره‌ی خدا را نشان می‌دهد.

در رویکرد تعاملی مطرح شده از سوی مک‌فیگ ما باید دارای عقایدی استوار درباره‌ی موضوع مورد توصیف باشیم تا بتوانیم به درک آن جنبه‌های محتوای معنایی که باید از استعاره پالوده شوند و آنهایی که نباید پالوده شوند، و نیز تداعی‌هایی که بیان می‌شوند و آنها که کنار گذاشته می‌شوند، دست یابیم. برحسب باورهای ما درباره‌ی موضوعی خاص، بعضی تداعی‌ها هستند که مجازند دیدگاه ما را درباره‌ی موضوع مورد توصیف سازمان‌دهی کنند، و نیز تداعی‌هایی وجود دارند که مجاز به این کار نیستند. از این رو، هر استعاره‌ای با موضوع خود دارای یک رابطه‌ی <مجاز است> (تداعی‌ها و تلویحاتی که تصور می‌شود برای <سازمان‌دهی> یا <پالایش> دیدگاهمان درباره‌ی آن موضوع منتقل کنیم)، و یک رابطه‌ی <مجاز نیست> (تداعی و تلویحاتی که تصور نمی‌شود برای سازمان‌دهی یا پالایش دیدگاهمان درباره‌ی آن موضوع منتقل می‌کنیم) است. البته مطابق انتظار، این موضوع مربوط به شرایط کفایت هر تنوری استعاری است.

ممکن است بر سر این که در رابطه با موضوعی کدام جنبه‌ها مجاز به انتقال یافتن‌اند و کدام جنبه‌ها مجاز نیستند، مباحثاتی وجود داشته باشد؛ اما در توانش گویندگان قابل یک زبان زمینه‌های مشترک بسیاری وجود دارد که به آنها می‌گوید آنچه را که اشتباه یا نامناسب است بر زبان نیاورند. بنابراین با در نظر گرفتن دو مثال زیر، می‌توانیم جدولی رسم کنیم و آنچه را که در بافت‌های خاصی انتخابش مجاز است از آنچه مجاز نیست جدا سازیم:

<مجاز است> <مجاز نیست>

<او یک روباه است (درباره‌ی انسان) حیله‌گر، غیر قابل اعتماد عاشق جوجه خام، دارای دم پُریشتم

<جنگ بازی شطرنج است>. راهبردی، رقابتی سرگرمی، بازی صفحه‌ای، بدون

خون‌ریزی

(با توجه به یک نزاع سیاسی، اقتصادی، نظامی)

در هر یک از موارد بالا، دانسته‌های ما درباره‌ی هویت و ماهیت موضوع مشخص می‌کند که چه جنبه‌هایی از گزاره‌ی استعاری باید به موضوع منتقل شود. در هر مورد بخشی از آنچه ما بدان باور داریم در داخل پرانتز آمده است. بدون این اطلاعات ما نمی‌توانیم دریابیم که چه چیزی به هر یک از دو ستون تعلق خواهد داشت. در مورد <او یک روباه است>، هنگامی که <او> به معنای واقعی کلمه <یک روباه> باشد، <عاشق جوجه خام> در زیر ستون <مجاز است> قرار خواهد گرفت.

اگر بپذیریم که گاهی استعاره غیر قابل تقلیل به محتوایی با معنای لغوی است، باز هم این نتیجه‌گیری که باید عقاید استواری دربارہی موضوع استعاره داشته باشیم به خطر نخواهد افتاد. حتی زمانی که استعاره غیر قابل تقلیل است نیز تلویحاتی وجود دارد که قابل پذیرش یا غیر قابل پذیرش‌اند، و اینها با توجه به اطلاعات ما دربارہی فاعل پاره‌گفتار استعاری مشخص می‌شوند. خود این فرض که نمی‌توانیم یک استعاره را با توجه به معنای لغوی آن کشف رمز کنیم بستگی به این پیش‌فرض دارد که «نظمی وجود دارد که با توجه به آن مشخص می‌شود که چه چیزی تلویحاً می‌تواند منتقل شود و چه چیزی نمی‌تواند. در مورد استعارہی غیر قابل تقلیل باید آگاه باشیم که نمی‌توانیم هر تلویح لغوی گزارہی استعاری را به فاعل انتقال دهیم، و نیز ما فقط می‌توانیم استعاره را با اصطلاحات استعاری بیشتر دیگری کشف رمز کنیم. همچنین باید بدانیم که این قاعدہی تلویحی بر پایہی چیزی استوار است که به باور ما دربارہی فاعل پاره‌گفتار استعاری صادق است.

مشکل ترنر این است که با این ادعا که هنگام گفت‌وگو دربارہی خدا، دربارہی موضوع گزارہی استعاری هیچ عقیدہی استواری نداریم راه هر امکان و احتمالی بسته می‌شود: (الف) از این که آیا یک تعبیر لغوی در کل مناسب است جلوگیری می‌شود، و (ب) از این که مشخص شود که چه تعبیر یا تداعی‌هایی از گزارہ استعاری منتقل می‌شوند نیز جلوگیری می‌شود.

اگر ما دربارہی موضوع پاره‌گفتار استعاری هیچ عقیدہی استواری نداشته باشیم، انتقال [تعبیر و تداعی‌ها] کاملاً نامعین و بی‌قاعده صورت خواهد گرفت. پاره‌گفتار زیر را در نظر بگیرید:

کلوپین یک فواره است. *The kloppin is a fountain.*

این مورد از این نظر که ما چیزی دربارہی «کلوپین» نمی‌دانیم، قابل مقایسه با مورد موضوع ما است؛ و از این رو تنها می‌توانیم استعارہ‌هایی را به آن نسبت دهیم که با فاعل آن دارای یک رابطہی مجاز است/مجاز نیست هستند. در این مورد، تمام آنچه که ما می‌دانیم این است که کلوپین در معنای لغوی ممکن است یک فواره باشد. شاید ما دست کم می‌دانیم که کلوپین در معنای لغوی یک فواره (یا هر شیء دیگری) نیست. حتی با در دست داشتن این سر نخ، تا زمانی که دربارہی ماهیت کلوپین عقاید استواری نداشته باشیم، در موقعیتی نخواهیم بود که بدانیم کدام جنبه‌ها از ماهیت فواره‌ها به کلوپین‌ها منتقل می‌شوند و کدام‌ها منتقل نمی‌شوند. آیا این که آنها برای بقایشان به نوعی نیروی فنی هیپورلکی وابسته‌اند مورد نظر است (این که آنها اشیائی فیزیکی نباشند این احتمال را منتفی نخواهد کرد شاید نوعی امر غیر مترقبه در کار باشد)، یا آیا ارتباط آنها با اشیاء و فضاہی عمومی مورد نظر است؛ یا آیا این که آنها فوران‌کننده و جذاب‌اند و نگه‌داشتن آنها پرهزینه است و بالقوه برای بچه‌های کوچک پرخطرند (دست کم کلوپین‌های بزرگ‌تر) مورد نظر است؟

وضعیتی که در مورد کلوپین‌ها وجود دارد در مورد خدا هم وجود دارد. دیدیم زمانی که سالی مک‌فیگ از خدا به‌مثابه عاشق 24 سخن می‌گوید، احتمالاً این اندیشه را در ذهن دارد که ویژگی‌های خاصی چون مہربانی، رابطہی نزدیک، علاقه‌مندی و آسیب‌پذیری دوسویہ در رابطہ را در زیر ستون «مجاز است» قرار دهد، و معانی مرتبط با رابطہی جسمی، حسادت، مشاجره‌ها و عامل بالقوهی خیانت و ترک‌کردن را (که می‌توان گفت بخشی از تجربہی انسان دربارہی عاشقان است، اما در شمار تلویحاتی که در توصیف «خدا به‌مثابه عاشق» به کار می‌روند، قرار نمی‌گیرند) نیز در زیر ستون «مجاز نیست» قرار دهد. تا زمانی که ما دربارہی خدا عقیدہی خاصی نداشته باشیم، و تا زمانی که مطمئن نباشیم که آنچه را که باید در زیر ستون‌های «مجاز است» و «مجاز نیست» قرار دهیم در اختیار داریم، چگونگی تعبیر پاره‌گفتار استعاری «خدا به‌مثابه عاشق» بر ایمان کار دشواری خواهد بود. بدون داشتن نوعی عقیدہ [دربارہی خدا] کنترلی بر تعبیرها و تداعی‌هایی که انتقال می‌یابد و تعبیرها و تداعی‌هایی که نمی‌توانند انتقال یابند وجود نخواهد داشت.

اما هرگاه دربارہی خدا عقاید استواری داشته باشیم این مسئله حل خواهد شد. برای ارانہی ستون «مجاز هست» خودمان نیازمند تبیینی هستیم که در آن خدا وفادار، مہربان و متحول در خویشتن خویش است از این نظر که خدا به اعمال احتمالی ما آزادانه پاسخ می‌گوید هر چند که ماهیت خداوند و مقاصد او (چون دوست داشتن، آگاهی و نیکی) غیر متحول است. دیگر ادراکات خداوند چون نیروی آفرینندہی آغازگر اسپینوزایی اجازه نخواهد داد که خدا به اعمال احتمالی و آزاد ما آزادانه پاسخ گوید و بنابراین متحول شود. در نتیجه در این مورد انتقال تلویح آسیب‌پذیری دوسویہ ممنوع خواهد بود. هر چند که انتقال تلویحات دیگری چون صمیمیت یک رابطہی پایدار، امکان‌پذیر است.

ممکن است ما همیشه در موقعیتی نباشیم که بتوانیم بگوییم کدامیک از عقایدی که دربارہی خدا داریم تصدیق و تکذیب استعارہ‌ها از سوی ما را نظم می‌بخشند. این موضوع نباید موجب شگفتی ما شود. ما به این عقیدہ خو گرفته‌ایم که تسلط تلویحی ما به زبان و این که چه زمانی به کارگیری مفاهیم خاصی قابل پذیرش است، جایگزین توانایی ما برای تعریف مفاهیم و قواعدی خواهد شد که به کارگیری آنها را کنترل می‌کنند. بنابراین ما دربارہی جهان و دربارہی مفاهیمی که برای

توصیف جهان به کار می‌بریم دارای عقایدی هستیم، که ممکن است قادر به دسترسی به آنها و بیان‌شان باشیم یا نباشیم. از این رو من می‌دانم که واژه‌ی «سگ» را چگونه به‌درستی به کار ببرم، و این توانایی مبتنی است بر در اختیار داشتن دسته‌ای از عقاید درباره‌ی سگ‌ها، اما ممکن است برای ارائه‌ی تعریف روشنی از مفهوم «سگ» به‌سختی در فشار باشم. این که آیا ما می‌توانیم این عقاید را بیان کنیم یا نه به هوش، حساسیت، و دامنه و ظرافت گنجینه‌ی واژگان ما بستگی دارد.

نتیجه‌گیری درباره‌ی ملاحظات مربوط به استعاره

دیدیم که تبیین مجاز است / مجاز نیست استعاره طبیعی‌ترین متحد ترنر است، از این نظر که بازتاب‌دهنده‌ی تبیین برخی از عقاید رسمی اوست. اما رابطه‌ی مفروض مجاز است/مجاز نیست يك گزاره‌ی استعاری یا فاعل خود نمی‌تواند کمکی به ترنر بکند. چنان رابطه‌ی مجاز است/مجاز نیستی تنها زمانی می‌تواند کنار گذاشته شود که ما پیش از هر چیزی بدانیم که يك تعبیر غیر لغوی تعبیر مناسبی است، و سپس بدانیم که برای تشخیص آنچه به مقوله‌ی «مجاز هست» تعلق دارد از آنچه به مقوله‌ی «مجاز نیست» تعلق دارد، راهی وجود دارد. این دو الزام تنها زمانی برآورده می‌شوند که ما دارای عقاید استواری درباره‌ی ماهیت فاعل پاره‌گفتار استعاری باشیم.

تبیین‌های دیگر استعاره هم دست کم در همین حد این ادعا را رد می‌کنند که می‌گوید: «استعاره را می‌توان برای نشان دادن ناتوانی زبان، به‌هنگام سخن گفتن از چیزی که درباره‌ی آن اصلاً عقاید درستی نداریم، به کار بُرد. این ردکردن‌ها از روی تصادف یا از روی بدشانسی نیستند، بلکه بر پایه‌ی معیارهایی استوارند که مشخص می‌کنند يك نظریه‌ی خوب استعاره باید مبنی چه چیزی باشد. هر نظریه‌ی استعاره باید برای آن عقاید بنیادینی که مربوط به آن چیزی است که ما به‌صورت استعاری در حال توصیفش هستیم نیز نقشی قائل شود، تا مبنی دریافت ما باشد مبنی بر این که تعبیری غیر لغوی مناسب است، و به‌همین ترتیب تبیینی از چگونگی محدودکردن دامنه‌ی معانی و تلویحات قابل پذیرش ارائه شود.

در هیچ تبیینی از استعاره نمی‌توان ادعا کرد که استعاره‌ها می‌توانند در جهت نشان دادن ناتوانی زبان، آنگاه که عقاید درستی درباره‌ی آنچه درموردش گفت‌وگو می‌کنیم نداریم، به کار برده شوند. استعاره یکی از ناتوانی‌های زبان نیست، بلکه بازنمودی طبیعی و کامل از آن است، که همان اندازه که به‌معنای لغوی زبان متکی است به عقاید استواری متکی است که درباره‌ی چیز مورد توصیف داریم.

پانوشت‌ها:

yhposolihp rof lanruoj noigileR fo *rohpatem", elosl .J.C doG tuoba kaepS ot gnillaF fo ytilibissopml eht dna",
, 25: 53-34, 2002. lanoitanretnl

p ,)5991. 93. ehT ,renruT syneD .1 sserP ytisrevinU egdirbmaC :egdirbmaC(doG fo ssenkraD,

citahpopa .2

ytiliriv decnelavitlum .3

laretil .4

dehsilbatse .5

6. تمایز میان کاربردهای استعاری و لغوی / تثبیت‌شده‌ی واژه‌ها را مرهون آر. سوینبرن هستم که می‌توان آن را در منبع زیر یافت:

hc ,)2991 ,sserP .3. noitaleveR .R ,enrubniwS: ytisrevinU drofxO :drofxO(ygolana ot rohpatem morF

7. همان، ص 78.

8. این مثال از سوی جی. ام. سوسکیس در منبع زیر ارائه شده است:

)P ,)7891 ,sserP ytisrevinU drofxO :drofxO.54 egaugnaL suoigileR dna rohpatem

در این مورد سوسکیس خود به منبع زیر استناد کرده است:

JP ,)sserp ytisrevinU drofxO :drofxO. 201. yhposolihp ehT cirotehR fo I ,sdracIR.

9. این سه معیار به‌طور کلی مبتنی بر معیارهایی هستند که جی. سرل پیشنهاد کرده است:

sserp, PP ,)9791. 411-511. jegdirbmaC :egdirbmaC ytisrevinU thguohT dna rohpateM "ynotroO).de("rohpateM,

10. یا مواردی چون < nadging > یا < معنای مورد نظر گوینده >. اگرچه تصور نمی‌کنم که این مفاهیم بهترین ابزارهای انجام وظیفه‌ی مفروض این معیارها باشند، مایلیم استدلال درمورد هر تبیین احتمالی از استعاره موفق باشد. همان‌گونه که تبیین‌های < غیر استعاری معنایی > نمی‌توانند موقعیت خود را برای برآوردن این معیارها بهبود بخشند، بحث من هم با رویکردهای < غیر استعاری معنایی > سازگار نیست. از این پس هرگاه از < معنای استعاری > سخن می‌گویم این شرط را بدون توضیح بیشتری مفروض خواهیم دانست.

lapicnirp .11

emarf .21

ronet .31

yradisbus .41

sucof .51

elcihev .61

PP ,)2691. 52-24. yhpisolihp dna egaugnal ni seidutS :sroh pateM dna sledoM ni ,"roh pateM" ni kcalB xaM .71
Jsserp ytisrevinU llenroC :acahtl,

doohflow .81

p ,.dibl .91. 14.

p ,.dibl .02. 14.

eillaS .12 hc ,)7891 ,MCS :nodnoL(doG fo sledoM ,eugaFcM. 02.

tnemevom citahpopa .22

23. ر.ک.:

22. jegdirbmaC: p ,)5991 ,sserp ytisrevinU egdirbmaC. doG fo ssenkraD ehT renruT syneD,

آنجا که ترنر پیشنهاد می‌کند مفهوم تناقضی را که بین تأیید و انکار هنگام گفت‌وگو درباره‌ی خدا وجود دارد، منفی کنیم. به‌طوری که با منفی کردن منفی ما به‌سادگی دوباره به < تأیید > نمی‌رسیم.

jp ,)3 .shc ,)7891 ,6891 ,MCS :nodnoL. 5. doG fo sledoM eugaFcM eillaS .42,